

یادی از مرحوم توکل مترجم پرکار ادبیات

عرفان قائمی فرد



عصر روز ۲۵ مهر ماه سال ۱۳۷۷ به دیدارش رفتم و نسخه‌ای از کتاب نامزد من را برایش هدیه بردم. او را پیر مردی یافتم هفتاد و چند ساله، رنج کشیده اما امیدوار و صبور و شیرین سخن با لهجه ترکی؛ روحیه خوش او مرا بر آن داشت تا بیشتر با این مترجم نام آشنا و پرکار به گفتگو بنشینم. عبدالله توکل در سال ۱۳۰۳ در اردبیل متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در آنجا به پایان رسانید. در سن ۲۰ سالگی در تهران با همکاری رضا سید حسینی به کار ترجمه آغاز کرد. مرحوم توکل در دانشسرای عالی، زبان فرانسه آموخت و در سال ۱۳۳۳ به مدت چند سال راهی ایالات متحده آمریکا شد. از سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۵۹ در رادیو ملی ایران برنامه ادبیات جهان را اجرا نمود و شرح آثار و زندگی ۲۷۰۰ نویسنده و ۱۸۰۰ هنرمند را ترجمه کرد. در کتابخانه توکل به جز دو یا سه جلد اثری از دیگر کتابهایش نبود؛ از حافظه‌ام یاری می‌گیرم و بعضی از ترجمه‌هایش را نام می‌برم:

از انگلستان دیدن کنیم، محاکمه بلامی، سنگها، مالک سانفرانسیسکو، ۲۴ ساعت از زندگی یک زن، شب رویایی، زنبق سرخ، بنده عشق، سرخ و سیاه، سرهنگ شایر، مجمع الجزایر گولاک، زن لال، استاندال، نامزدی، خانواده ایرانی، مردی که سایه‌اش را فروخت، عصر آدمکشها، اوژنی گراند، گزند دلپستی، گیلان

مشروب، شاهکار گمنام، دنیای امروز، دنیای دیگر، یک نوع لبخند، دختر چشم طلایی، مکتب زنان، نیرنگ زنان و ...

مرحوم توکل در روز پنج‌شنبه ۲۵ شهریور سال ۱۳۷۸ بر اثر سکته قلبی در زادگاهش اردبیل - که پس از چندی به دیدارش رفته بود - دار فانی را وداع گفت. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد! به‌منظور بزرگداشت یاد مرحوم توکل قسمتهایی از گفتگوی ضبط‌شده خود در روز دیدار با ایشان را در اینجا می‌آورم.

■ آقای توکل در کتابخانه بزرگ شما، کمتر ترجمه‌های خود شما دیده می‌شود... مگر کتابهایتان را دوست ندارید؟

باور کنید همه کتابهایی را که ترجمه کرده‌ام دوست دارم؛ از سال ۲۱ کارمند دولت بودم، اما تا یکی دو سال پیش مستأجر بودم و خانه به‌دوش ... سالها در مطبوعات قلم می‌زدم و صدها داستان ترجمه کرده‌ام که شاید می‌توانستم آنها را کتاب کنم، اما حتی یکی از آنها را جمع نکردم! اما کتابهای مرجع را چرا؛ سالهای سال است که جمع می‌کنم و مرتب به آنها مراجعه می‌کنم.

■ آقای توکل اگر اولین ترجمه‌هایتان را بخواهید دوباره چاپ کنید و برایش خواهید کرد؟

البته، تاحدی که شاید باور نکنید؛ یادم می‌آید سرهنگ شایر را بعد از سالها ناشر از من خواست که دوباره چاپش کنم. آنقدر خط زدم و نوشتم که دیدم اصلاً فایده‌ای ندارد. دوباره نشستم و همه‌اش را حک و اصلاح کردم، چون در تجدید نظر مترجم می‌تواند اشتباههای فاحش را بشناسد و رفع کند و زبان ترجمه را روانتر کرده و به کلام انسجام بیشتری بدهد.

■ استاد، شما را یکی از چهره‌های پرکار ترجمه می‌شناسند و باید اذعان کرد...

عرض کنم خدمتان که شب و روز کار کرده‌ام. سالهاست که با این زبان خوانده‌ام و نوشته‌ام. دیگر جوهر زبان دستم آمده. بافت کلام و جان مطلب را می‌فهمم؛ برعکس دوران جوانی، سرعت و دقتم با هم برابر شده. در سالهای جوانی داستانهای کوتاه و رمانها را با سرعت غیر قابل باوری ترجمه می‌کردم اما حالا دیگر کهولت سن نمی‌گذارد و از طرفی سواد و دقت و حساسیت دنیای پر شور جوانی را ندارم. از سر و سواس بارها می‌خوانم، فرهنگ نگاه می‌کنم امروز دیگر نمی‌توانم مثل سابق روزی ۶۰-۵۰ صفحه ترجمه کنم.

■ اساساً از طریق ترجمه امرار معاش می‌کردید؟

تقریباً، چون کارمند دولت بودم و حقوق کارمندی هم کفاف خرج زندگی را نمی داد. ترجمه برای عشق بود و تحقق آرزوها در مرحله‌ای پایین‌تر امرار معاش. و در آن اوایل جوانی که صرفاً برای علاقه بود و عشق به ترجمه. از سالهای ۲۰ به این طرف که جوانی ۲۰ ساله بودم من و سیدحسینی کتاب انتخاب می کردیم و با تحمل سختیهای بسیار با هم ترجمه می کردیم. شب و روز کار می کردم؛ هیچ کس سرعت مرا باور نمی کرد. فقط عشق و علاقه مطرح بود تا الان که خدمت حضرت عالی هستم.

سالهای جوانی ما، دوران جنگ بود و اصلاً کتاب گیر نمی آمد، اما تا به کتاب خوبی برمی خوردیم، با جان و دل آن را می خواندیم و ترجمه می کردیم. عطش و علاقه عجیبی در من بود و به قول معروف کرم کتاب شده بودم و هر چه می خواندم از بر می کردم. در آن زمان اصلاً پولی از ترجمه گیر نمی آمد تا مایه دلخوشی مترجم باشد.

■ جطور کتابی را برای ترجمه انتخاب می کنید؟

باید عرض کنم که خودم انتخاب می کنم. سلیقه کسی برایم مطرح نیست. کتاب را می خوانم، خوشم آمد ترجمه می کنم؛ همیشه بهترینها را انتخاب می کنم؛ به رسم و مدر روز هم اصلاً و ابدأ توجهی ندارم. باور کنید تا نویسنده را خوب نشناسم و چند کتاب از وی نخوانم، اصلاً ترجمه نمی کنم؛ اما متأسفانه گاهی مترجمانی را می بینم که نه نویسنده را می شناسند و نه سلیقه و برنامه و هدفی دارند؛ فقط تابع مد روز هستند. تا به نویسنده مشهوری برمی خورند و یا موفقیت فروش کتابی را می بینند دنبال کتاب راه می افتند.

■ به نظر شما مهمترین ابزار مترجم شدن چیست؟

شرط اصلی که بی چون و چرا مهم است دانستن زبان مبدأ و مقصد است. مترجم باید ساختار و بافت هر دو زبان ملکه ذهنش شده باشد؛ یعنی سواد زبانی داشته باشد. در انتخاب معادلهای دقت و وسواس داشته باشد. موشکافانه به دقایق و ظرایف زبان دقت کند و بیشتر از همه باید اطلاعات عمومی گسترده‌ای داشته باشد.

الآن جوانها تابع مد روز هستند؛ مثل قارچ از زمین سبز می شوند؛ سلیقه ناشر است و پیروی کورکورانه و اکثراً هم بی سواد بی سواد. هنوز کتابخوان نشده‌اند قاچاقی ترجمه می کنند. اصلاً بعضی شان زبان نمی دانند، اشتباههای فاحش و ترجمه‌های بد.

حتی گرفتاریهای زندگی بعضی شان موجب شده تا کتاب را به عنوان نمونه به شاگردان و اطرافیان شان بدهند و بعد جمع کنند و تحت عنوان "به کوشش"، "تألیف و تدوین" چاپ کنند. اما در نسل جوان ما هم کسانی هستند که ترجمه‌های درخشان و خوبی دارند که نثر آنها را دوست داریم. ببینید مشکل ما نبود نقد

سالم است. اگر نقد سالمی در بین باشد شهرت بعضی از مترجم‌نماهای فعلی از بین می‌رود.

■ استاد از کارهای چه مترجمانی بیشتر خوششان می‌آید...

صالح حسینی، مهدی سحابی، ابراهیم یونسی، ابوالحسن نجفی، رضا سیدحسینی، به‌آذین فولادوند، که جزو مترجمان باذوق و باسواد ایران هستند.

■ استاد، من کتاب نامزد من را ترجمه کرده‌ام و شما هم کتاب فوق را تحت عنوان نامزدی قبلاً ترجمه

کرده بودید؛ در مورد تجدید ترجمه و برگردان مجدد بعضی آثار چه نظری دارید؟...

تجدید ترجمه در همه جای جهان امری معمول است. گاهی آثاری از ادبیات جهان مانند پوشکین و شکسپیر به چشم می‌خورد که چندین بار به زبانی ترجمه شده‌اند. مترجم جدید سعی دارد تا ظرایف و دقایق را بهتر منعکس کند و البته ناگفته نماند که مترجم قبلی همیشه اکثر دشواریها را برای مترجم بعدی از میان برمی‌دارد.

کتاب نامزدی را در دوران جوانی ترجمه کردم. شاید ۱۹ ساله بودم. درست اواخر جنگ جهانی بود که اصل کتاب را از کتابفروشی یک ارمنی به اتفاق سیدحسینی تهیه کردم و شما بعد از ۵۰ سال آن را دوباره ترجمه کرده‌اید... قطعاً ترجمه شما زبان دیگری دارد چون زبان فارسی تحول بسیار پیدا کرده است.

اگر الآن آن را تجدید چاپ کنم با وسواس زیاد در آن تجدید نظر خواهم کرد. افسوس من از ترجمه‌هایی است که رونویسی و کپی ترجمه‌های گذشته است؛ حتی کلمات و سجاوندی هر دو یکی است. رونویسی ترجمه سالهاست در میان ناشران ما رواج دارد و مقوله دردناکی است. ببینید شاهکارهایی به قلم مترجمان ما قبلاً ترجمه شده‌اند، عناوین بسیار مشهوری که مترجمان معاصر ما با خون دل خوردن ترجمه کرده‌اند، اما حالا چون ناشر می‌خواهد عنوان آن را داشته باشد با مترجم‌نمایی ساخت و پاخت می‌کند و کپی آن با قیافه جدید روانه بازار می‌شود.

اما جدای از این امر، بالاخره جوانان باید بگیرند و بازار ترجمه را رونق ببخشند و با حسن انتخاب خود بزرگترین شاهکارهای ادبیات جهان را در دسترس همگان قرار دهند. برای دستیابی به این هدف جوانها باید آگاهانه ترجمه کنند و کتاب را گلچین نمایند.